

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۹، شماره ۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

تحلیلی تاریخی پیرامون شاعران و مداحان دربار قراختایان کرمان (علمی - پژوهشی) *

دکتر جمشید روستا، سحر پورمهدی زاده^۲

چکیده

دوام هشتاد ساله قراختایان در کرمان، (بین سالهای ۶۱۹ تا ۷۰۴ ه.ق) با درایت و کاردانی سلاطین و ملکه‌هایی همچون براق حاجب، سلطان رکن‌الدین، عصمة‌الدین و الدین قتلغ‌ترکان (ترکان‌خاتون) و صفوة‌الدین و الدین پادشاه‌خاتون، زمینه‌های اقتدار سیاسی، رونق اقتصادی و اعتلای فرهنگی این سرزمین را فراهم ساخت. این اقتدار سیاسی و رونق اقتصادی، آرامش و امنیت را در سرتاسر قلمرو قراختایان کرمان، حکفرما ساخته و موجبات سفر بسیاری از علماء، ادبا و شعرا به دربار حکام قراختایی را فراهم نمود. امری که نوشتار حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به دنبال اثبات آن است. یافته‌های پژوهش بر این نکته تأکید دارند که تلاش حکمرانان و شاهزادگان کاردان قراختایی جهت برقراری امنیت، آرامش و رفاه مردمان قلمرو خود از یکسو و عشق و علاقه‌مندی آنان به زبان فارسی و حتی سروده شدن اشعاری به قند پارسی توسط برخی از این افراد، از سوی دیگر، نقشی چشمگیر و غیر قابل انکار در اعتلای جایگاه زبان و شعر فارسی در دربار و قلمرو دولت مذکور داشت. تا به حدی که پای شاعرانی همچون امامی هروی، عماد لرو و مجد همگر را از زادگاهشان به قلمرو و دربار قراختایان کرمان کشانید.

واژه‌های کلیدی: کرمان، قراختایان، شعر فارسی، شاعران، مداحان.

* تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۵/۰۲/۰۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۰۸/۰۵

-E-mail: jamshidroosta@uk.ac.ir

۱- استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول)
۲- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان

۱- مقدمه

با تشکیل حکومت قراختیایان^۱ در سال ۶۱۹ ه.ق، موقعیت سیاسی و اقتصادی کرمان تثبیت شد چرا که براق حاجب، مؤسس قراختیایان کرمان، از همان ابتدا نسبت به مغولان، اظهار اطاعت کرده و کرمان را از حمله آنان نجات داد. حال آنکه بسیاری دیگر از ایالات ایران و به ویژه خراسان بزرگ، در این ایلغار، ویران شدند. در واقع حمله مغولان به ایران که در آغاز قرن هفتم هجری صورت گرفت، نخستین تأثیر خود را بر اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بخش شرقی ایران و از آن جمله ایالت وسیع خراسان گذاشت؛ اما ایالت‌هایی مانند فارس و کرمان که با درایت حکام خود از حملات نخستین مغولان در امان مانده بودند، به عنوان مناطق پس‌کرانه ای خلیج فارس به حیات اقتصادی خود ادامه داده و موجبات اعتلای فرهنگی خود را فراهم آوردند. توضیح آنکه اگرچه هجوم ویرانگر مغول به سرزمین ایران بسیاری از مساجد، مدارس و کتابخانه‌ها را با خاک یکسان ساخت؛ کتاب‌ها را به آتش کشید و اهل علم، فضلا، شعرا، ادبا و عرفا را در خون خود غوطه‌ور ساخت؛ اما در این میان، برخی از ایالات، همچون فارس و کرمان، به ملجأ و مأمنی مناسب برای اهالی علم و ادب و شعر و شاعری، مبدل گردیدند. از همین رو بسیاری از اندیشمندان، جهت حضور در قلمرو حاکمان علم دوست و ادب پروری همچون قراختیایان کرمان و سلغوریان فارس، راه هجرت در پیش گرفته، وطن مألوف را جلا گفتند.

۱-۱- بیان مسئله

حاکمان قراختیایی کرمان، به ویژه ترکان خاتون، از یک طرف با ایجاد حکومتی قدرتمند و برقراری ثبات سیاسی در جهت رونق تجارתי کرمان گام برداشته و از طرفی دیگر، این ایالت را به مکانی مناسب برای حضور اهل علم و ادب، مبدل ساختند. این مهم تا حدود زیادی به کفایت ملکه مذکور و تصمیمات سیاسی وی بازمی‌گشت. مصادف شدن حکومت او با تشکیل حکومت ایلخانی در ایران، و نوع مناسبات سیاسی وی با حکام ایلخانی، بستری مناسب را برای ارتباطی دوستانه میان قراختیایان و ایلخانان مغول، فراهم

آورد. علاوه بر اقدامات و تدابیر ترکان خاتون در امر سیاست و فرهنگ، باید به نقش وزیر ترکان خاتون یعنی فخرالملک شمس‌الدین اشاره کرد. چراکه در نتیجه تدابیر او، امنیت لازم در کرمان به وجود آمد و کار دیوان که نقش موثری در اوضاع فرهنگی کرمان داشت رونق گرفت. بر همین اساس، مسئله اصلی نوشتار حاضر آن است تا از منظر فرهنگی و ادبی به دربار و قلمرو قراختایان کرمان نگرسته و ضمن بیان چرایی و چگونگی حضور شاعران و مداحان در سرزمین کرمان، برخی از اشعاری را که آنان در مدح و ثنای حکمرانان و بزرگان دربار قراختایی سروده‌اند، ارائه نماید.

۱-۲- پیشینه تحقیق

موجبات خرسندی است که طی سال‌های اخیر، تک‌نگاری‌هایی راجع به برخی از شاعران سده هفتم هجری، به انجام رسیده و از آن میان می‌توان به مواردی همچون: ۱- «محمود بکرانی (ابهری / کرمانی) شاعر سده هفتم هجری»، اثر بهروز ایمانی، منتشر شده در شماره ۳ و ۴ مجله گزارش میراث، دوره دوم، سال هشتم، مرداد و آبان ۱۳۹۳؛ و دو مقاله مشترک توسط روح الله خادمی و محمد حسین کرمی با نام‌های «جستجو در احوال و اشعار مجد الدین همگر»، آینه میراث، ۱۳۹۳، شماره ۵۵ و «بررسی سبک شعر مجد همگر شیرازی از دیدگاه ادبی»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال پنجم، ش ۳، پائیز ۱۳۹۱ اشاره کرد. بدون تردید از خلال مطالب این مقالات، می‌توان به مطالبی راجع به وضعیت ادبی و فرهنگی قلمرو قراختایان کرمان، دست یافت. علاوه بر این مقالات، آثار دیگری همچون کتاب «یران در اوایل عهد ایلخانان (رنسانس ایرانی)» اثر جورج لین، و کتاب «تاریخ مغول»، اثر عباس اقبال آشتیانی نیز ضمن پرداختن به وضعیت سیاسی کرمان همزمان با حاکمیت قراختایان، اشاراتی کوتاه به وضعیت ادبی و فرهنگی نیز داشته‌اند. اما در خصوص موضوع مورد نظر یعنی چرایی و چگونگی ورود شاعران و ادبا به قلمرو قراختایان کرمان و حتی پیشینه و نام این شاعران و مداحان، تاکنون هیچ اثر

مستقلی به رشته تحریر درنیامده و این مهم، از چشم تیزبین محققان و اندیشمندان، دور مانده است. امری ضروری که نوشتار حاضر بر آن است تا در حدّ توان بدین مهم بپردازد.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر از آن روست که به رغم نزدیک به یک سده حاکمیت قراختایان در ایالت کرمان و خدمات فراوان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حکام دولت مذکور به ویژه زنان حاکمه آن، این دولت کمتر مورد عنایت اندیشمندان و محققان ایرانی و غیر ایرانی واقع شده و هنوز بسیاری از جنبه‌های تاریخی و ادبی آن، مغفول مانده است. امید آنکه نوشتار حاضر بتواند - با بیان چرایی و چگونگی ورود شاعران و مداحان به قلمرو و دربار قراختایی و همچنین نوع برخورد حکمرانان با آنان - اندکی از غبار نشسته بر وضعیت ادبی و فرهنگی حکومت مذکور را بزدايد.

۲- بحث

بدون تردید، یکی از ویژگی‌های اصلی حاکمیت قراختایان در کرمان، ایجاد ثبات سیاسی و حفظ مرزهای این سرزمین از هجوم ویرانگر مغول بود. کاردانی براق حاجب و برخی از جانشینان وی، نه تنها ثبات سیاسی را در کرمان حکمفرما ساخت، بلکه موجبات رونق اقتصادی و اعتلای فرهنگی کرمان را نیز فراهم نمود. یکی از اصلی‌ترین نمودهای فرهنگی کرمان طی دوران حاکمیت قراختایان، تعالی شعر فارسی و افزایش توجه به شاعران فارسی زبان است. امری که موجبات هجرت بسیاری از شاعران و مداحان را به قلمرو و دربار قراختایان کرمان فراهم آورد. در ادامه مطالب و در گام نخست از اقدامات حکمرانان قراختایی، جهت تثبیت اقتدار سیاسی و به تبع آن اعتلای فرهنگی - ادبی کرمان، سخن به میان آمده و در گام دوم، به طور مفصل به چگونگی ورود شاعران به قلمرو قراختایان، نوع برخورد دولتمردان با آنان و اشعار این شعرا در مدح و وصف حکمرانان قراختایی، پرداخته شده است.

۲-۱- اقدامات حکام قراختایی جهت تثبیت اقتدار سیاسی و اعتلای

فرهنگی کرمان

از همان ابتدای تشکیل حکومت قراختایان در کرمان، مؤسس این سلسله یعنی بُراق حاجب (حکومت: ۶۳۲-۶۱۹ ه.ق.)، با زیرکی تمام، سعی نمود که روابط دوستانه خود با مغولان را حفظ کند. از این رو از در مطاوعت و ایلی (تسلیم) درآمد. (ر.ک: منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۵) این اظهار ایلی به صورت های مختلفی در زمان او بروز کرد. مطاوعت و تسلیم او را می توان در التزام او به مال گذاری، از میان برداشتن رقبای سیاسی چنگیزخان مغول، انجام خدمات نظامی و حتی ازدواج های سیاسی با مغولان، جستجو نمود: «او را چهار دختر بودند؛ بزرگتر، سونج ترکان، نامزد اردوی پادشاه جغتای خان گردید...» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۵). روابط براق حاجب با مغولان، تنها به همین موضوع، ختم نگردید بلکه به هنگام عزم امرای او کتای قآن و از آن جمله طایر بهادر، برای فتح سیستان، براق در جواب سفیر مغول - که برای استمداد از قراختایان به کرمان آمده بود- چنین گفت: «من بالشر خود، کار سیستان را کفایت کنم...» (وصاف الحضرة شیرازی، ۱۳۳۸: ۲۸۸-۲۸۷).

در مقابل این خدمات، چنگیزخان نیز او را مورد لطف خود قرار داده و حکومت کرمان را مستقلاً به او واگذار کرد و او را به لقب قتلغ خان، مشرف گردانید. (ر.ک: مستوفی قزوینی، ۱۳۸۷: ۵۲۹) بعد از وی پسرش رکن الدین خواجه جق (حکومت: ۶۵۰-۶۳۳ ه.ق.)، به تخت حکومت قراختایان در کرمان نشست. صاحب کتاب «سمط العلی»، بر آن است که وی نیز در مدت پانزده سال حکومت بر کرمان، در امن خاطر به حکومت پرداخته و بخشی از مداخل، مقرریات و اموال این ایالت را به درباریان می بخشید و هر ساله بخشی از خراج کرمان را نیز با تنسوقات لایق به قراقروم (مرکز حکومتی مغولان) به خدمت قآن می فرستاد (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۰-۲۸). این سخن، حُسن اطاعت رکن الدین را به خانان مغول، نشان می دهد. بدین ترتیب «مدت سلطنتش، متمادی گشت و دست پریشانی از اذیال دولتش به کلی منقطع ماند» (همان، ۳۰). این امر در زمان سلطان بعد، یعنی سلطان قطب الدین محمد (حکومت: ۶۵۵-۶۵۰ ه.ق.)، نیز رعایت می شد و حتی با حکومت قطب

الدین برای بار دوم، و با آمدن شحنگان و باسقاقان مغولی به کرمان، تعهدات مالی و نظامی قراختایان صورت مشخص تری به خود گرفت. (ر.ک: اللهیاری، ۱۳۸۸: ۱۳)

با به حکومت رسیدن ترکان خاتون (حکومت: ۶۸۱-۶۵۵ ه.ق)، این ارائه خدمات، به ایلخانان صورت گرفت چرا که حکومت ترکان خاتون، مصادف با تشکیل حکومت ایلخانان در ایران و قطع ارتباط ایلخانان با مغولان در مغولستان بود. لذا حکومتی که ترکان خاتون به دست آورده بود با توجه به اوضاع مالی و وضعیت مکانی و شکل خاصش نیاز به مدیریتی چند جانبه داشت (ر.ک: ترکمنی آذر، ۱۳۸۹: ۶) و بر این اساس، نیازمند دریافت مشروعیت سیاسی از جانب دربار ایلخانان بود تا از قبیل آن، هم بیم ناشی از تهدیدهای خارجی از جانب حکومت مرکزی و همسایگان را کاهش دهد و هم شرایط را برای فعالیت های فرهنگی و اقتصادی در کرمان فراهم آورد (همان: ۳) لذا ترکان خاتون در ابتدا به منظور اطاعت و انقیاد از هولاکو خان، بدون اجازه وی بر تخت سلطنت جلوس نکرد تا آنکه هولاکو خان او را به نیابت از فرزندان قطب الدین سلطان به حکومت کرمان نشاناند. (ر.ک: منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۸)

ترکان خاتون، پس از تثبیت اوضاع سیاسی قلمرو خود، کار ساخت اماکن و ابنیه فرهنگی و مذهبی را نیز شروع نمود. چنانکه مؤلف سمط العلی در این باره می نویسد: «از آنجا که کمال احسان گستری ترکان و شفقتی که رأی عطوفش را در تمهید قواعد خیرات و تأکید معاهد قربات بود به نشر صحایف مبرآت و صنایع و رفع معالم حسنات و عوارف، قیام فرمود» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۹). او در اولین قدم اقدام به تکمیل مدرسه ای نمود که سنگ بنای آن در زمان براق حاجب گذاشته شده بود (ر.ک: هاشمی نژاد، ۱۳۸۶: ۸۸) البته به گفته عبدالرسول خیراندیش، احداث این مدرسه از زمان قطب الدین سلطان آغاز شده بود و ترکان خاتون آن را تکمیل نمود. (ر.ک: خیراندیش، ۱۳۷۹: ۲۶) او در سال ۶۵۵ ه.ق، عملیات تکمیل مدرسه را آغاز کرد. (ر.ک: خوافی، ۱۳۴۰: ۱/۳۲۴) همت کار او بر عمارت مدرسه، چنان بود که در هفته، سه روز به عمارت سر می زد و از «حال عمارت تفحص به جد می فرمود» (ناشناس، ۱۳۹۰: ۴۲۱) تا اینکه ساختمان مدرسه در سال ۶۵۶ ه.ق

به پایان رسید. (ر.ک: خوافی، ۱۳۴۰: ۱/۳۲۶) مدرّسان مدرسه ترکان خاتون، از فاضلان و دانشمندان آن عصر کرمان و دیگر شهرهای ایران بودند که برای تدریس دعوت شده بودند و یا خود برای تدریس به کرمان آمده بودند. (ر.ک: ترکمنی آذر، ۱۳۸۹: ۱۵) «عظماء علما و اصفیاء و ائمه دانشور و افاضل هنر گستر با آوازه صیت معدلت و افاضت انواع مبرّت و اشاعت توالی مکرمات ترکانی از افاصلی دیار ماوراءالنهر و تخوم فارس و عراق بل از تمامت کور آفاق، احرام کعبه بارگاه عصمت پناه و جناب سعادت مآب آن پادشاه بستند» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۴۱).

پادشاه خاتون (حکومت: ۶۹۴-۶۹۰ ق.)، نیز همچون مادرش ترکان خاتون به تعمیر مدارس و احداث عمارات، راغب بود (ر.ک: صفا، ۱۳۴۶: ۳/۶۵۸) وی، نه تنها زنی صاحب قدرت و شوکت بلکه ملکه‌ای فرهنگ دوست و ادب پرور نیز بود. چنانکه ناصرالدین منشی درباره وی می‌گوید: «خاتونی بود عادلّه، عاقله، فاضله کریمه متفصله محسنه بلند نهمت... انواع فضایل و کمالات نفسانی را که مردان نامدار و شهریاران دولتیار را تحلی بدان دست نهد احراز نموده و مصاحف و کتب که به خط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات موجود است بر فرط فضل پروری و وفور کمال و دانشوری او دلیلی واضح است...» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۰).

این ملکه، از طبع شعری نیز برخوردار بوده و در باب شاعر بودن وی علاوه بر کتاب سمط‌العلی - که اندکی بعد از انقراض قراختایان کرمان نوشته شده است - تمامی کتبی که در باب قراختایان کرمان سخنی به میان آورده اند، اظهار نظر کرده‌اند. از جمله: منتخب‌التواریخ معینی (نظنزی، ۱۳۳۶: ۲۷)، تاریخ کرمان (وزیری، ۱۳۷۵: ۱/۴۵۹)، زنان فرمانروا (ثواقب، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۳)، مجمع‌الفصحاح (هدایت، ۱۳۶۶: ۷۳)، تذکره شاعران کرمان (بهزادی اندوهجردی، ۱۳۸۸: ۸۰۲-۸۰۰). بنا به گفته برخی از این منابع، پادشاه خاتون، در اشعار خود، «عفتی» تخلّص می‌کرده و به قول بعضی دیگر، دیوانش، دارای پنج هزار بیت بوده است. (ر.ک: مؤلف ناشناس، ۱۳۹۰: مقدمه/۶۰-۵۹؛ وزیری، ۱۳۷۵: ۱/۴۵۹؛ بهزادی اندوهجردی، ۱۳۸۸: ۸۰۰) اما با مطالعه دقیق منابع ادبی و تاریخی، می‌توان دریافت

که: «اشعاری که در کتاب‌ها و تذکره‌ها به نام پادشاه خاتون یا لاله خاتون نقل شده است، خیلی زیاد نیست و از یک قطعه و چند رباعی تجاوز نمی‌کند و اگر واقعاً این اشعار از او باشد، معلوم می‌شود بی استعداد نبوده و شاید مثل بسیاری از شعرا، اشعار دیگری داشته است که ضمن حوادث از بین رفته است» (صرفی؛ ضیائی، ۱۳۹۰: ۳۹۲). معروف ترین شعر پادشاه خاتون، قطعه ای است که به مقنعه، معروف شده است:

«من آن زنم که همه کار من نکوکاریست	بزیر مقنعه من بسی گله داریست
درون پرده عصمت که تکیه گاه منست	مسافران صبا را گذر به دشواریست
نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو	نه هر سری به گلاهی سزای سرداریست
به هر که مقنعه [ای] بخشم از سرم گوید	چه جای مقنعه، تاج هزار دیناریست
من آن شهم ز نژاد شهان الغ سلطان	ز ما برند اگر در جهان جهان داریست»

(منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۱-۷۰)

به غیر از این قطعه، چند رباعی نیز از وی نقل شده است. از جمله:

«هر چند که فرزند الغ سلطانم	یا میوه بستان دل ترکانم
می‌خندم از اقبال و سعادت، لیکن	می‌گیرم ازین غربت بی پایانم»

(همان)

به نظر می‌رسد رباعی فوق را لاله خاتون در بلاد روم، راجع به رنج دوری و غربت سروده است. (ر.ک: شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۲۰۱)

۲-۲- شاعران و مداحان دربار قراختایی کرمان

۲-۲-۱- **عماد لُر:** بدون تردید، یکی از نخستین شعرا و مداحان امرا و شاهزادگان قراختایی کرمان، شاعری است که در منابع تاریخی و ادبی از وی با نام عماد لُر، یاد شده است. ذبیح الله صفا درباره او می‌گوید: «امیر حکیم الدین عماد الدین یوسف لُر، معروف به عماد لُر و متخلص به عماد از شاعران قرن هفتم هجری است که از وی در کتب و تواریخ به ندرت سخن رفته است» (صفا، ۱۳۴۶: ۳/۶۵۴-۶۵۳). غیاث الدین خواندمیر نیز

در باب وی چنین بیان می‌دارد که: «از آن جمله دیگری، عماد الدین فضولی است مشهور به عماد لُر و وی در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشته است» (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۱۷/۳). در کتب دیگری همچون آتشکدهٔ آذر (ر.ک: بیگدلی شاملو، ۱۳۳۶: ۸۰/۱) و تذکرهٔ روز روشن (ر.ک: صبا، ۱۳۴۳: ۵۶۶) همین اطلاعات به دست می‌آید.

طبق نوشتهٔ کتاب تاریخ شاهی، عماد لُر، در زمان حکومت قطب الدین سلطان، بر کرمان (حکومت: ۶۵۵-۶۵۰ ه. ق) به این خطه آمده و از سلطان قراختاییی موجب نیز دریافت کرده است: «در اوّل عهد سلطان معظم قطب الدین و الدین، انارالله برهانه - مردی از لور به کرمان آمده بود او را عماد لور می‌گفتند؛ شعر فارسی گفتی و پاره ای نجوم دانستی صاحب مغفور، فخرالملک شمس الدوله و الدین گفت: سلطان فرمود که مواجی به وی باید داد. سؤال کردم چه مقدار فرمان است که بدهند؟ مرا در خاطر بود کمابیش ده هزار من غله بفرماید - فرمود که چهل هزار من گندم بگوی که بنویسند. مرا این گران می‌نمود خداوند عالم به فراست دریافت، فرمود که پادشاهان را چیزها بر قدر و همت باید کرد» (مؤلف ناشناس، ۱۳۹۰: ۳۰۶-۳۰۵).

از این نوشته، دو نکته قابل تشخیص است: اوّل آنکه عماد لُر در ابتدای دور دوم حکومت قطب الدین سلطانی یعنی سال (۶۵۵-۶۵۰ ه. ق) به کرمان آمده است، زیرا در دورهٔ دوم حکومت قطب الدین سلطان، منصب وزارت بر عهدهٔ فخرالملک شمس الدین محمد شاه زوزنی بود. دوم آنکه مدتی در کرمان بوده و موجب دریافت می‌کرده است؛ هر چند که با کمال تأسف از اشعار وی در مدح قراختایان کرمان، چیزی باقی نمانده است. (ر.ک: منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۳)

۲-۲-۲- شرف الدین مقبل: وی منشی درگاه و دربار قطب الدین سلطان بود. از

احوالش چیزی در دست نیست جز آنکه مؤلف سمط العلی می‌نویسد: «منشی بارگاهش، علامهٔ صدور و افضل جمهور اکابر کرمان شرف الدین مقبل گشت و در صنعت انشاء و

نظم دلکش رایق و نثر جزل بلیغ، متبحر آمد. برای نمونه، این غزل از کارگاه طبع گهرافشان وی بیرون آمده است و ظاهراً در مدح قطب الدین سلطان، سروده شده است:

«جهان نیرنگ گیسویت ندارد	فریب چشم جادویت ندارد
درست مهر اگر چه با عیارست	ولیکن سکه رویت ندارد
اگر چه مشک اذفر خوش نسیمست	دم جانبخش چون مویت ندارد
مقامی سخت دلخواهست فردوس	ولیکن رونق کویت ندارد
قمر از روی تابانت مثالیست	ولی طغرای ابرویت ندارد
شب دیجور اگر چه زنگی آساست	شکوه زلف هندویت ندارد»

(منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۷-۳۶)

در جایی دیگر درباره شرف الدین آمده است: «و در کرمان به شیوه انشاء در نظم و نثر، منشی چون شرف الدین مقبل برنخاست.» (مؤلف ناشناس، ۱۳۹۰: ۱۶) از اشعار دیگر شرف الدین مقبل، قطعه ذیل است:

«منم آن مفلسی که همت من	برتر است از رواق اخضر چرخ
ز آنکه در چشم من، حقیر بود	درج مینای پر ز گوهر چرخ
مسرع فکرتم به پای خرد	زیر پی کرد هفت منظر چرخ
در جهان رضا وطن کردم	فارغ از سعد و نحس اختر چرخ
لیکن از کثر روی دورانش	خاکسارم که خاک بر سر چرخ»

(منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۷)

۲-۲-۳- شهاب الدین ابوسعید کرمانی: او از ادیبان و مورخان بزرگ قرن هفتم هجری است. (ر.ک: بهزادی اندوهجردی، ۱۳۸۸: ۶۲۵) خواجه شهاب الدین در مرگ قطب الدین سلطان، قطعه‌ای دارد؛ وی می‌نویسد: «مدت سلطان اعظم در سال ششصد و پنجاه و پنج - منتصف^۲ رمضان - در مرحله چاروک^۳ تمام شد و بنده نویسنده را در ذکر سال وفات او قطعه ایست - به لاژورد بر دیوار گنبد مرقد نوشته:

«زهی بنای معظم، زهی اساس مُمهد	که باد قاعده ات چون اساس چرخ مؤبد
بهشتی از ره نزهت بدین بساط مزین	سپهری از ره رفعت بدین اساس ممهد

بهشتی نو از این روی گشته است محقق
 که هست شاه جهان را بساط و صحن تو مرقد
 سپهری تو ازین وجه گشته است مصور
 که قطب دینی و دین در تو ساکن است مخلد
 پناه ملت اسلام و کهف دوده آدم
 خدایگان سلاطین شرق و غرب، محمد
 شهی که از ره حشمت نهاد تخت به کیوان
 شهی که از ره رفعت کشید تاج به فرقد
 به سال ششصد و پنجاه و پنج بود ز هجرت
 که شد یتیم از این پادشاه، ملکت و مسند
 مشید قصر معالی فراز باش همیشه
 که هست غرفه غفران او به خلد مشید»
 (مؤلف ناشناس، ۱۳۹۰: ۲۵۷-۲۵۶)

شهاب الدین ابوسعید، بیت شعری نیز درباره وفات ناصرالدین دبیر دارد، این شخص دبیر و از ارکان دستگاه حکومتی ترکان خاتون (حکومت: ۶۸۱-۶۵۵ ه. ق) بوده است. از احوال ناصرالدین، اطلاعی در دست نیست جز آنکه وی در تاریخ ۲۴ شوال ۶۷۸ وفات نموده است و آن بیت این است:

تابوت او برفت ز جیرفت چون سقر
 بر شهپرِ ملایکه راه جنان گرفت
 (همان: ۳۹۵)

۲-۲-۴- رفیع الدین بکرانی (ابهری / کرمانی): از این شخص در منابع تاریخی به صورت‌های مختلفی یاد شده است: خواندمیر، از وی به نام رفیع الدین بکرانی، یاد کرده و درباره وی می‌گوید: «در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت می‌نمود» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۱۹۱). تقی الدین محمد اوحدی، از وی به عنوان رفیع الدین کرمانی نام برده و در باب وی می‌نویسد: «ارفع رفیع مرتبگان درجات سخندانی، رفیع الدین کرمانی، از بزرگان دریافته، عنان از دست برتافته به عالم همت شتافته، کان خاطر کافته، جواهر حقایق یافته است» (اوحدی دقاقی بلیانی، ۱۳۸۸: ۱۴۱۱). ناصرالدین منشی نیز وی را با نام رفیع الدین ابهری معرفی می‌کند و درباره وی می‌گوید: «مولانا قدوه العلماء المتبحرین رفیع المله و الدین ابهری، پیشاهنگ قوافل علوم و آداب و ینوع حکم و فضایل و متبوع ائمه و افاضل را حجّاج سلطان، به مزید اکرام شرف امتیاز و رقم اختصاص ارزانی داشت، صیت دانشوری و تبخر آن یگانه که چون نسایم صبا و شمال به مشام جهانیان رسیده است

و اشعار عذب و نظم و نثر دلاویزش که به استماع آن مرده زنده شود در آفاق گیتی و در زمان هنرووران گشته از اغراق در مدح و ثنا و ستایش و اطراء، مستغنی است» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۴۵). امین احمد رازی از وی تنها با عنوان رفیع الدین یاد می‌کند و می‌نویسد: «در سلک اعظام علما انتظام داشته و همواره نقش تألیف و افاده بر صحایف روزگار می‌نگاشته...» (رازی، ۱۳۷۸: ۲/۱۳۵۲). خود رفیع الدین نیز در سروده‌اش به نام، نسب و تخلصش اشاره کرده است:

«محمود بن محمد بکرانی‌ام که چرخ
در باغ فضل نیست چون من بارور نهال
پر کرده از جواهر تحقیق دامنم
ای دست حادثات فلک، خیره مشکنم»
(ایمانی، ۱۳۹۳: ۲۴)

بهر روز ایمانی معتقد است که: «این رفیع ابهری یا کرمانی که در تذکره‌ها معرفی شده همان محمود بکرانی است زیرا او به لقب شناخته شده بود و نه نام و تخلص؛ به همین دلیل، از او با عنوان «محمود بکرانی» یا «محمود ابهری» یا «محمود کرمانی» یاد نشده است» (همان: ۲۵). رفیع الدین بکرانی در سروده‌های خود، سه تن از بزرگان کرمان را ستوده است: یکی ملکه عصمت الدین ترکان خاتون که بیشترین مدایح محمود بکرانی، در وصف وی است. (ر.ک: ایمانی، ۱۳۹۳: ۲۴)

دیگری علاءالدوله رکن الدین، از پادشاهان قراختایی، که در ۲۸ شعبان سال ۶۳۳ ه.ق به حکومت کرمان نشست (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۶۷). «ابن نصرت الدتیا و الدین قتلغ سلطان براق حاجب بن کلدور معین امیرالمومنین سلطانی بود نیکوکار پرهیزگار عفیف کم آزار بخشنده بخشاینده، تازنده نازنده، پسندیده سیرت، پاک سیرت، با امانت جوارح...» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۸).

وی مدت پانزده سال بر کرمان حکومت کرد چون منگوقاآن بر سریر خانیّت نشست حکومت کرمان را به رقیب رکن الدین یعنی قطب الدین سلطان داد. باستانی پاریزی در این باره می‌نویسد: «رکن الدین از تأیید دربار مغول مایوس بود و ظاهراً این به آن علت بوده است که خراجی قابل به آن حدود نمی‌فرستاد» (باستانی پاریزی، ۲۵۳۵: ۷۹). سرانجام

رکن الدین خواجه جوق، در سال ۶۵۱ ه. ق به دست قطب الدین محمد به قتل رسید. (خوافی، ۱۳۴۰: ۳۲۱).

سومین شخصی که محمود بکرانی به مدح وی پرداخته «شمس الدین محمد شاه بن حاجی زوزنی» ملقب به فخرالملک است. فخرالملک، در ابتدا وزارت قطب الدین را بر عهده داشت اما بعد از مرگ قطب الدین سلطان، وزارت دیوان عالی ترکان خاتون را عهده دار گردید (مؤلف ناشناس، ۱۳۹۰: ۱۴۱ و ۳۳۷). صاحب سمط العلی در وصف وی می نویسد: «خواجه کریم نهاد، فخر الملک شمس الدین محمد شاه، بر عرصه بزرگی، شاه و بر فلک بزرگواری، ماه بود» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۴۵). فخرالملک در زمان ترکان خاتون، منشأ خیرهای زیادی بود چنانکه «به یمن همت آن وزیر، کار دواوین، رواج و رونقی تمام گرفته بود، دست تطاول و تعدی عمال قوی دست از ریش و گریبان رعایاء ضعیف، منقطع؛ و جنگال تصلب و تحکم محصلان بی محابا از سر مال و عیال ضعفاء مسلمانان مندفع، ولایات به سعی معمار عدل، آباد و رعایا در پناه جاه و امن و خصب مستظهر و دلشاد...» (مؤلف ناشناس، ۱۳۹۰: ۳۴۱). مرگ این وزیر دانشمند و نیک خواه در چهارم ذی الحجه سال ۶۶۲ ه. ق اتفاق افتاد (همان: ۲۸۱). محمود بکرانی، علاوه بر قصایدی که در مدح و ستایش این وزیر گفته، در سوگ او نیز مرثیه ای سروده است (ایمانی، ۱۳۹۳: ۲۴).

از اشعار این شاعر:

«با روی تو ار مه ندهد نور رواست
با بوی تو گر لاف زند مشک خطاست
گلبرگ و رخ تو این ورق باز فکن
شمشاد و قد تو این سخن ناید راست»
(منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۴۵)

رباعی:

«با چرخ ستیزه، با فلک جنگ مکن
وز زخم زمانه ناله چون چنگ مکن
در خاک زر و در آب دریا گوهر
ضایع نگذارند، تو دل تنگ مکن»
(هدایت، ۱۳۴۴: ۳۲۲؛ بیگدلی شاملو، ۱۳۳۶: ۶۲۰)

مولانا رفیع الدین ابهری در ذیقعدہ سال ۶۷۲ ه. ق. به جوار حق پیوست (خوافی، ۱۳۴۰: ۲/۳۴۳).

۲-۲-۵- امامی هروی: یکی دیگر از شاعران دربار قراختیایان کرمان، عبدالله بن محمد بن ابی بکر بن عثمان، مشتهر به امامی هروی است (امامی هروی، ۱۳۴۳: ۶). مؤلف کتاب مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، نام وی را به صورت ملک الشعرا و ملک الحکما امامی هروی آورده است (جاجرمی، ۱۳۳۷: ۱/۶۰). ذبیح الله صفا نیز نام وی را «ملک الشعرا رضی الدین ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن عثمان، متخلص به امامی» آورده است (صفا، ۱۳۴۶: ۳/۵۴۶). خواندمیر نیز در کتاب حبیب السیر (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱/۱۱۸) از وی با همین نام یاد کرده است. اگرچه از تاریخ تولد، دوران کودکی و همچنین دوره جوانی وی در منابع ادبی و تاریخی، ذکری نشده ولی آنچه مسلم است این است که وی در هرات به دنیا آمده و ابتدا در آنجا به شغل قاضی القضاتی مشغول بوده است؛ سپس راهی کرمان و فارس و اصفهان شده و بیشتر عمرش را در خدمت آل کرت و قراختیایان کرمان و گاهی در نزد اتابکان سلغری طی نموده است (امامی هروی، ۱۳۴۳: ۸). امامی چون در زبان و ادبیات عرب مهارت بسیار داشت در زمان خویش بسیار معروف شده است. او در قصیده سرایی به سبک عراقی، مهارت داشت و دیوان وی نزدیک به دو هزار بیت است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۱۶۱). هر چند که رضا قلی خان هدایت، دیوان او را متجاوز از دو هزار بیت می داند (هدایت، ۱۳۶۶: ۲۵۹).

امامی هروی، در اشعارش، قتلغ ترکان و فخرالملک شمس الدین، وزیر قتلغ ترکان - درباره هردو پیشتر ذکری به میان آمد - را ستوده است. بیشتر اشعار امامی در مدح این وزیر است که «امامی را در کنف حمایت خویش پروده و کمتر قصیده‌ای از امامی می توان یافت که نامی از فخرالملک در آن نباشد» (امامی هروی، ۱۳۴۳: ۱۱). از اشعار امامی هروی در مدح قتلغ ترکان و ساختن مسجد جامع به امر وی:

«زین عمارت، مُلک هم در رفعت و هم در صفا گر تفاخر می کند وقت است بر اوج سماء
مصر جامع گشت از این جامع، سواد بردسیر مکه کو تا کعبه دیگر ببیند در صفا

می کند هر دم به خاک خطه کرمان سپهر
در پناه ساحت دین پرور او اقتداء
صورت عقل است و در معنی صفای صحن او
زان خلاقیت را به خیر محض باشد رهنما
ششصد و شصت و سه از هجرت گذشته تازه کرد
عصمت حق رونق اسلام از این عالی بنا
(همان: ۶۷-۶۵)

این شعر، ۲۱ بیت دارد و در آن به ساخت مسجد جامع درب نو از بناهای ترکان خاتون، اشاره شده است.

امامی هروی شعر دیگری نیز در مدح ملکه قتلغ ترکان دارد که شامل ۵۱ بیت است:

«ماه من تا جان و گوهر در شکر دارد نهران
تُرک من تا ز آب و آتش بر قمر دارد نشان
آب و آتش دارم از یاد رخ او در ضمیر
جان و گوهر دارم از وصف لب او بر زبان
...»

عصمت یزدان و سلطان سلاطین با ملوک
خاصه اندر صدر و با هریک سپاهی بی کران
ساقیا قصد روانها کرده، از یاقوت می
بر کف هریک چو ترکیبی ز یاقوت روان
...

پای قدرت را همیشه فرق نه گردون رکاب
دست حکمت را همیشه سیر هفت اختر عنان
تا فلک پاید چو دانش، در سرافرازی بیای
تا جهان ماند چو دولت، در جهاننداری بمان
(همان: ۱۵۲-۱۴۷)

اشعار امامی هروی در مدح فخرالملک شمس الدّوله و الدّین:

«در سلک نظم گوهر نظم خدایگان
لطف حیات دارد و خاصیت روان
گوئی نشانه ایست سخنگوی جانور
هر لفظ بر حروفش و هر نکته در میان
...»

فخر جهانیان سخن، زان بود که هست
فخر سخن به مدح پناه جهانیان
گر آنکه ز آسمان سخن آورد، جبرئیل
من بردمش به مدحت صاحب بر آسمان
...

زینسان که هست جنبش خورشید ملکرا
در اوج معدلت بود و جاه توأمان
گر سر بیچت از قلمت تیر چرخ باد
سطح مقوس فلکش خانه امان
(همان: ۱۴۶-۱۴۴)

امامی هروی بعد از مراجعت از کرمان به اصفهان رفت و باقی عمر خود را در آنجا سپری کرد. وفات او در هفدهم ماه محرم سال ۶۸۶ ه. ق در شهر النجان^۴ اتفاق افتاد. بدر جاجرمی در تاریخ وفات رضی الدین امامی می نویسد:

«افسوس که در هفدهم ماه محرم در ششصد و هشتاد و شش آن ذاتِ مکرم قانون هنر، زبده ارباب حقایق بگزیده امامی به سخن کامل و عالم در شهر النجان ز جهان رفت و بپوشید از رفتن او شخص هنر جامعه ماتم با تربت او باد قرین رحمت ایزد وز روح پیمبر مددش باد دمام»

(جاجرمی، ۱۳۵۰: ۲/۸۳۷-۸۳۶)

۲-۲-۶- **مجد همگر:** خواجه مجد الدین، هبت الله بن احمد (یا محمد) همگر شیرازی از شاعران پرآوازه قرن هفتم هجری است (کرمی؛ خادمی، ۱۳۹۱: ۲۵۶). ولادت مجد همگر در اواسط سال ۶۰۷ اتفاق افتاد (صفا، ۱۳۴۶: ۳/۵۲۶؛ برون، ۲۵۳۷: ۳/۱۶۵). درباره محل ولادت او اختلاف است برخی محل محل تولد او را یزد و برخی شیراز و فارس دانسته اند (خادمی؛ کرمی، ۱۳۹۳: ۱۲۳). این از آن روست که وی اصلاً از مردم یزد بوده ولی بخش اعظمی از زندگی خود را در شیراز گذرانده است. (همگر، ۱۳۷۵: ۳۰). ذبیح الله صفا نیز به این امر تصریح می کند که او «بعد از کسب کمالات شعر و انشاء و خوشنویسی و سرآمد شدن در آنها، از یزد به شیراز رفت و در خدمت سلاطین سلغری تقرب یافت و در شمار بزرگان و خواجهگان درآمد» (صفا، ۱۳۴۶: ۳/۵۲۶). وی در دربار اتابکان سلغری سمت ملک الشعرايي اتابک مظفر الدین ابوبکر بن سعد بن زنگی (حکومت: ۶۵۸-۶۲۳ ه. ق) داشت وی علاوه بر اینکه از مداحان اتابک ابوبکر بن سعد بود از مداحان سعد بن ابوبکر (متوفی ۶۵۸ ه. ق) - پسر اتابک ابوبکر بن سعد - و محمد پسر خردسال سعد - که در سال ۶۵۸ ه. ق به حکومت فارس رسید و حکومتش بیش از دو سال نپائید - بود. بعد از محمد حکومت سلغریان فارس برافتاد و این امر مایه تأسف بسیار مجد الدین شد و مجد الدین از توقف در شیراز و استظهار به نیروی مغولی امتناع کرد و راه کرمان در پیش گرفت تا در پناه پادشاه قراختایی کرمان درآید (صفا، ۱۳۴۶: ۳/۵۲۹-۵۲۹).

۵۲۶). سفر وی به کرمان بین سالهای ۶۶۷ تا ۶۶۹ ه. ق صورت گرفته است (خادمی؛ کرمی، ۱۳۹۳: ۱۳۳).

مجد همگر در طی توقّف خود در کرمان در خدمت ترکان خاتون (حکومت: ۶۸۱-۶۵۵ ه. ق) - که در این زمان به نیابت از حجّاج بن قطب الدّین محمّد حکومت می کرد- بود و اشعاری را در مدح وی سروده است. از اشعار مجد همگر در مدح قتلغ ترکان یکی قصیده‌ای است که ۸۸ بیت دارد و دیگری غزلی است در ۱۱ بیت.

قصیده:

«زمین امن شد آراسته زمان به امان	به یمن دولت فرمانده زمین و زمان
خلاصه حرکات سپهر عصمت دین	نقاده ملکات جهان الغ ترکان
خدایگان زمین و زمان که گر خواهد	که از زمین و زمان دور گردد امن و امان
از اضطراب شود چون زمان زمین ساکن	وز اضطراب شود چون زمین زمان گردان
عجیب نبود اگر آشتی کنند اصداد	غریب نبود اگر متفق شوند ارکان

با این ابیات قصیده اش را به پایان می برد:

سزای سیرت خوبت مدیح چون خوانم	که سیرت تو یکایک تو راست مدحت خوان
چنین که بحر مدیح تو هست بی پایاب	همیشه عرصه جاده تو باد بی پایان
هزار شهر بگیرد و هزار گنج ببخش	هزار خصم بمال و هزار سال بمان»

(همگر، ۱۳۷۵: ۳۶۲-۳۵۳)

غزل:

«ای به اصل پاک و گوهر بر شهانت سروری	وی به رفعت آستانت آسمان مشتری
کی نشستی دیو وارون چون نگین بر تخت زر	گر نوشتی نام تو جمشید بر انگشتری
باش تا عهد همایونت نماید ملک را	صورت نوشیروان و عادت اسکندری

هر زمان ملکی شود گردون صفت زیر و زبر
 ثابت آمد دولتت چون قطب و چرخ و مشتری...
 تا آنجا که گوید:

چشم ما روشن به روی تست چون چشم فلک	چون به چشم مرحمت بر روی کارم ننگری
صد هزاران دور گردون بر سرت گسترده باد	سایه ترکان که آمد آفتاب خاوری

از جوانی و جمال و جاه و جان بر خور که چون جوانی و جمال و جاه و جانان در خوری
(همان: ۴۷۹-۴۷۸)

مجد همگر، علاوه بر اینکه از ممدوحان ترکان خاتون بود از مداحان ظهیر مستوفی -
از ارکان حکومتی ترکان خاتون - نیز بود. ظهیر مستوفی که نام آن را صاحب سمط العلی
«یمین الملک ظهیر الدین بن فخر الدین نظام الملک» آورده است (منشی کرمانی، ۱۳۶۲:
۴۶). صاحب دیوان استیفای ترکان خاتون بود. ناصر الدین منشی، درباره وی می نویسد:
«خواجه معامله شناس خبیر و بزرگی صاحب رای راست تدبیر و صاحب منصبی دانای
کافی، عالی خاندان و کاملی موجه گوی و داهیگی کاردان بود.» (همانجا) خواجه
یمین الملک ظهیر الدین در زمان حکومت محمدشاه نیز سمت مستوفی گری دیوان استیفا را
داشت «خواجه یمین الملک که ناب اشد دولت و قرم مقدم اعیان بود مستوفی و صاحب
رای و مشیر گشت» (همان: ۷۴). مجد همگر در زمان حضور خود در کرمان در پی جلب
نظر ظهیر مستوفی بود و قطعه ای در باب وی سروده است (خادمی؛ کرمی، ۱۳۹۳: ۱۳۳).
وی در سروده خود از ظهیر مستوفی با عنوان کریم کشور کرمان یاد می کند.

«به جستجوی کریمی مشاورت کردم ز روی نسبت و با چرخ و تیر مستوفی
نشان و همت گفت، گفتمش کو گفت کریم کشور کرمان ظهیر مستوفی»
(همگر، ۱۳۷۵: ۶۴۰)

ظاهراً چون مجد همگر در کرمان مورد قبول اهل دیوان قرار نگرفت، ظهیر مستوفی را
هجو گفته و از آنجا راهی اصفهان شده است. (ر.ک: خادمی؛ کرمی، ۱۳۹۳: ۱۳۴) مجد
همگر سرانجام به دنبال طاعونی که در اصفهان شیوع پیدا کرده بود در سال ۶۸۶ ه. ق
وفات یافت (شعاع الملک شیرازی، بی تا: ۹۹). از مجد همگر دیوانی باقی مانده که تعداد
ابیات آن را از دو هزار بیت تا دوازده هزار بیت متفاوت اعلام کرده اند. (ر.ک: خادمی؛
کرمی، ۱۳۹۳: ۱۴۳) سبک شعری وی در قصیده، دنباله کار شاعران بزرگ خراسان و
آذربایجان است و در غزل نیز ادامه دهنده راهی است که از قرن ششم پیدا شده بود و در
قرن هفتم به کمال می رسد. (ر.ک: کرمی؛ خادمی، ۱۳۹۱: ۲۹۶) وی در اشعارش گاهی
«رهی» تخلص می کرده است. (ر.ک: رازی، ۱۳۷۸: ۲۱۴)

۲-۲-۷- شهاب الدین فضل الله توران پشته^۵: شیخ شهاب الدین فضل الله توربشتی یا توران پشته از فقهای شافعیه و محدثین معروف قرن هفتم می باشد (ر.ک: شیرازی، ۱۳۶۴: ۲۳۸) وی ابتدا در شیراز سکونت داشت اما چون مورد غضب اتابک ابوبکر بن سعد زنگی (حکومت: ۶۵۸-۶۲۳ ه.ق) قرار گرفت تبعید گردید «اتابک ابوبکر مردی باریک بین و بیدار بود عمال و متصرفان و مکاتبان خود را سخت بازخواست می کرد... اتابک بر زهاد و متصوفه اعتقادی راسخ داشت و ایشان را بر ائمه و علما و فضلا برتری می داد... لاجرم گروهی از ایشان را به گناه آنکه به تعلیم حکمت مشغولند بیازرد و از شیراز براند از آن جمله امام صدر الدین محمود اشهنی الواعظ ... یکی نیز امام علام شهاب الدین توره پشته ...» (آیتی، ۱۳۷۲: ۹۵-۹۴) سپس در سال ۶۵۶ ه.ق بنا به دعوت ترکان خاتون از شیراز برای تدریس در مدرسه ترکانی - که خود ساخته بود - به کرمان آمد (ر.ک: منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۲۱) صاحب سمط العلی درباره وی می نویسد: «مولانا شیخ الشیوخ محیی مراسم سنت و جماعت، ماحی صور هوی و بدعت، استاد و پیشوای اهل حدیث و تفسیر و مقتدی و سردفتر اصحاب وعظ و تذکیر، قطب الاولیاء فی زمانه... شهاب الدین التورانبشتی را قدس الله نفسه و روح رمسه خود استتلاب فرمود و به حضور مبارکش تبرک تیمن نمود و مراسم حسن ارادت و فرایض اظهار صفاء عقیدت و نوافل تقدیم لوازم مبرات آن صاحب برید ملک ولایت و شه بیت قصیده ارباب کرامت را تقدیم کرد» (همان: ۴۱). شیخ شهاب الدین در شعر نیز دستی داشته است و از وی اشعاری به فارسی و عربی موجود است. وی شعری عربی در مدح سلطان مصر به زبان عربی دارد که در کتاب سمط العلی به آن اشاره شده است و این طور آغاز می شود:

«یا ایها الملک الذی هماته
ضربت قباب العز فوق الفرقد
حوشیت ان تلقی معالم دیننا
ایام ملکک فی الحضیض الأوهده»

(همان: ۴۲)

ترجمه:

گنبد عزت و سربلندی را به آسمان رساند

ای پادشاهی که اراده هایش

پرهیز کردی از اینکه دین ما را در روزگار پادشاهیت در هستی و فرود بینی
در کتاب مونس الاحرار فی دقایق الاشعار نیز چند بیتی از شهاب الدین توره پستی نقل
شده است در این شعر توران پستی از امامی هروی سؤالی کرده و شاگرد امامی به او جواب
داده است و آن این است:

«صاحب قران عالم معنی رضی الدین
پیشینگان اهل معانی و لفظ را
فیض بنان تو که ینابیع حکمت است
دارد رهی توقع توضیح نکته ای
منظور ملک نظم ظهیر سواد نطق
ایجاز و اختصار از آن رفت در سخن
انکار بر منصفه فکرت حلقه داد
شاگرد امامی در جواب گفته:

«ای ذروه سپهر فضایل کی کرده ای
او تارک است و منزوی تا شعر ازو
معذور دار خاطر او را و بنده را
کیفیت و طریقت هریک بیان کند
ز ابداع و خرده کاری وایهام و طرد و عکس
سحر حدایق ارچه نمودست می زنند
و این است در جهان سخن گفته ظهیر
در وصل فضل ار فضلا را محل قیل
دارم امید عفو کی از کودکی مرا
چون اهل آسمان ز خداوند من سؤال
چندان منافق است کی از حال تا محال
گر زانک التفاق موالی دهد مجال
با آنکه رد شفتست که راجع بود کمال
بازیگر تو همش از پرده خیال
غث و سمینش راه تجاوز بر اعتدال
پاکیزه و روان خویش و روشن و زلال
سر فصل وصل این عقل را مجال قال
بی دانشی فکند درین معرض مقال»
(ر.ک: جاجرمی، ۱۳۵۰: ۲/۸۷۹)

ادوارد برون معتقد است اینگونه سؤال و جواب منظوم در این دوره بسیار معمول بوده است. (ر.ک: برون، ۲۵۳۷: ۱۵۶) شهاب الدین توران پستی مدّت ۵ سال در کرمان به سر برد و سرانجام در همان جا در سال ۶۶۱ ه. ق وفات یافت (شیرازی، ۱۳۶۴: ۲۳۸).

۳- نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر، بر آن بود تا ضمن بیان اقدامات حکام قراختایی، جهت تثبیت اوضاع سیاسی و امنیتی کرمان و فراهم نمودن مقدمات اعتلای فرهنگی این ایالت، چرایی و چگونگی ورود شاعران فارس‌زبان به قلمرو و دربار این حکمرانان را مورد تحلیل و تبیین قرار دهد. بنابراین از آنچه بیان گردید، نتایج زیر حاصل شد:

۱- حکمرانان قراختایی، به‌ویژه زنان حاکم قراختایی، در مدّت زمان حکومت خود بر کرمان، توانستند مناسباتی معقول را با ایلخانان مغول برقرار ساخته و در سایه این روابط دوستانه؛ امنیت، آرامش، رفاه اجتماعی و رونق اقتصادی را برای مردمان قلمرو خود به ارمغان آوردند. نباید از خاطر برد که این امنیت و آرامش در برهه‌ای به وجود آمد که اکثر ایالات ایران، به سبب هجوم مغول، وضعیتی بسیار بغرنج داشتند.

۲- حاکمان قراختایی کرمان از همان ابتدای حکومت خود کوشیدند خود را با زبان، آداب، فرهنگ و سنن مردمان این مرز و بوم، همگون ساخته و مقدمات ایجاد دولتی مقتدر و متعالی - چه در عرصه سیاست و چه در زمینه فرهنگ - را فراهم سازند.

۳- امنیت و آرامش کرمان همزمان با حاکمیت قراختایان از یکسو و علاقه مندی حکمرانان قراختایی به زبان و شعر فارسی از سوی دیگر، موجبات هجرت علما، دانشمندان و ادبا و شاعران فراوانی را به دربار کرمان فراهم ساخت. شاعرانی که دیوان اشعارشان، سرشار از قصاید و غزلیاتی در مدح اقدامات عمرانی و فرهنگی این سلاطین است. نوشتار حاضر کوشید ضمن معرفی دقیق این شاعران و مداحان، برخی از اشعار برجای مانده از آنان در رابطه با حکومت مذکور را ارائه نماید.

یادداشت‌ها

۱. تأملی در تاریخ قراختایان، می‌توان دریافت که راجع به نژاد این قوم، نظرات مختلفی ارائه گردیده است. قاضی منهاج سراج جوزجانی و فواد عبدالمعطی الصیاد، این قوم را تُرک دانسته‌اند. (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۹۴) اما محققان اروپایی همچون رنه گروسه، ساندرز، موریس پرشرون و باسورث، این قوم را مغولی می‌دانند. (باسورث، ۱۳۷۹: ۱۴۸؛ پرشرون، ۱۳۶۹: ۱۷۹) گروسه می‌نویسد: «[کی‌تان‌ها یا قراختایان] به خانوادهٔ مغولی تعلق داشتند. زبان آنها نیز شاخه و شعبه‌ای از زبان مغولی بود.» (گروسه، ۱۳۷۹: ۲۲۶)
۲. نیمه، میانه.
۳. چاروک «نام آبادی است نزدیک باغین کرمان، امروز چارین باغین گویند.» (مؤلف ناشناس، ۱۳۹۰: ۲۹۵)
۴. همان «خان لنجان» یا «خولنجان» یا «لنجان» باشد. بخشی در شش فرسنگی جنوب باختری اصفهان، در دو سوی زاینده رود که تا سدهٔ هشتم آباد بوده است.
۵. «توران پشت یا تورون پشت در ۲۵ کیلومتری جنوب غربی یزد و ۸ الی ۱۰ کیلومتری شمال تفت در دامنه شیرکوه موجود است و این قریه در کنار معدن سنگ واقع است.» (شیرازی، ۱۳۶۴: ۲۳۸)

فهرست منابع

الف) کتابها

۱. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۴۱). تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت. ج ۱. تهران: امیرکبیر .
۲. امامی هروی، عبدالله. (۱۳۴۳). دیوان امامی هروی. به کوشش شهیدی. تهران: علمی.
۳. اوحدی دقافی بلیانی، تقی‌الدین محمد. (۱۳۸۸). عرفات العاشقین و عرصات العارفين. ج ۱. به تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
۴. باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۲۵۳۵). وادی هفتواد. ج ۱. تهران: انجمن آثار ملی .
۵. باسورث، ا.ک. و دیگران. (۱۳۷۹). تاریخ ایران کمبریج. ترجمه حسن انوشه. جلد ۵. تهران: امیرکبیر .
۶. برون، ادوارد. (۲۵۳۷). تاریخ ادبی ایران. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
۷. بهزادی اندوهجردی، حسین. (۱۳۸۸). تذکره شاعران کرمان (ستارگان کرمان شرح حال و نمونه اشعار ۶۴۵ تن از شاعران کرمانی). کرمان: کرمان شناسی .
۸. بیگدلی شاملو، لطفعلی بیگ. (۱۳۳۶). آتشکده. ج ۱ و ۲. تصحیح و تحشیه و تعلیق از حسن سادات ناصری. تهران: امیرکبیر.
۹. پرشرون، موریس. (۱۳۶۹). چنگیزخان. ترجمه علی اقبالی . تهران : جاویدان.
۱۰. ثواقب، جهانبخش. (۱۳۸۶). زنان فرمانروا (رساله‌ای درباره زنان حکومتگر در ایران). شیراز: نوید.
۱۱. جاجرمی، محمد بن بدر. (۱۳۵۰). مونس الأحرار فی دقائق الأشعار. ج ۲. اهتمام میرصالح طیبی. بی جا: انجمن آثار ملی .
۱۲. جوزجانی، منہاج سراج. (۱۳۴۳). طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. کابل: انجمن تاریخ افغانستان .
۱۳. حسینی فسائی، حسن. (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری. به تصحیح منصور رستگار فسایی . تهران : امیرکبیر.
۱۴. خوافی، احمد بن محمد. (۱۳۴۰). مجمل فصیحی. بی جا: باستان .

۱۵. خواندمیر، غیاث الدین. (۱۳۵۳). **حبيب السیر فی اخبار افراد بشر**. تهران: خیام.
۱۶. رازی، امین احمد. (۱۳۷۸). **هفت اقلیم**. تصحیح محمدرضا طاهری. تهران: سروش.
۱۷. شبانکاره‌ای، محمد. (۱۳۶۳). **مجمع الانساب**. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
۱۸. شیرازی، عیسی بن جنید. (۱۳۶۴). **تذکره هزار مزار**. به تصحیح نورانی وصال شیراز: کتابخانه احمدی.
۱۹. صبا، محمد مظفر حسین. (۱۳۴۳). **تذکره روز روشن**. به تصحیح رکنزاده آدمیت. تهران: کتابخانه رازی.
۲۰. صرفی، محمدرضا؛ ضیائی، عباس. (۱۳۹۰). **یار سفر کرده**. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۲۱. صفا، ذبیح الله. (۱۳۴۶). **تاریخ ادبیات در ایران**. ج ۳. تهران: دانشگاه تهران.
۲۲. فخری، شمس. (۱۳۳۷). **واژه‌نامه فارسی بخش چهارم معیار جمالی**. تصحیح کیا. تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. گروسه، رنه. (۱۳۷۹). **امپراطوری صحرانوردان**. ترجمه میکده. چاپ چهارم. تهران: علمی فرهنگی.
۲۴. مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۸۷). **تاریخ گزیده**. به اهتمام نوایی. تهران: امیرکبیر.
۲۵. منشی کرمانی، ناصرالدین. (۱۳۶۲). **سمط العلی للحضرة العلیا**. به اهتمام عباس اقبال. تهران: اساطیر.
۲۶. مؤلف ناشناس. (۱۳۹۰). **تاریخ شاهی قراختایان کرمان**. به تصحیح باستانی پاریزی. تهران: علمی.
۲۷. میرخواند، محمد بن خاوندشاه. (۱۳۸۰). **روضه الصفا**. به تصحیح کیانفر. تهران: اساطیر.
۲۸. نطنزی، معین الدین. (۱۳۶۶). **منتخب التواریخ معینی**. تهران: خیام.
۲۹. نفیسی، سعید. (۱۳۴۴). **تاریخ نظم و نثر ایران در زبان فارسی**. بی جا: فروغی.
۳۰. وزیری، احمدعلی خان. (۱۳۷۵). **تاریخ کرمان**. به تصحیح باستانی پاریزی. تهران: علمی.

۳۱. وصاف الحضرة شیرازی، شهاب‌الدین عبدالله. (۱۳۳۸). **تاریخ و صاف** (تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار). به اهتمام محمد مهدوی اصفهانی. بمبئی: بی نا.
۳۲. ویلتس، دوراکه. (۱۳۵۳). **سفیران پاپ در دربار خانان مغول**. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: خوارزمی.
۳۳. هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۴۴). **تذکره ریاض العارفین**. به سعی گرکانی. بی جا: محمودی.
۳۴. _____ . (۱۳۶۶). **مجمع الفصحاء**. به کوشش مظاهر مُصَفّا. تهران: امیرکبیر.
۳۵. همگر، مجد. (۱۳۷۵). **دیوان مجد همگر**. به تصحیح احمد کرمی. تهران: انتشارات ما.

ب) مقاله‌ها

۱. اللهیاری، فریدون. (۱۳۸۸). «بررسی تحلیلی روند و راهبرد تکاپو‌های سیاسی قراختایان کرمان در دوران فترت اولیه مغول در ایران». پژوهش‌های تاریخی دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ش ۱. صص ۱۶-۱.
۲. ایمانی، بهروز. (۱۳۹۳). «محمود بکرانی (بهری / کرمانی) شاعر سده هفتم هجری». گزارش میراث. دوره دوم سال هشتم. ش ۳ و ۴. صص ۲۶-۲۴.
۳. ترکمنی آذر، پروین. (۱۳۸۹). «نقش هوشمندی و تدبیر سیاسی حکومتگران در ایجاد امنیت و توسعه جامعه (مطالعه موردی حکومت ترکان خاتون قراختایی در کرمان)». جستارهای تاریخی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. دوره اول. ش ۱. صص ۲۰-۱.
۴. خادمی، روح‌الله؛ کرمی، محمد حسین. (۱۳۹۳). «جستجو در احوال و اشعار مجدالدین همگر». آینه میراث. شماره ۵۵. صص ۱۴۸-۱۱۳.
۵. خیراندیش، عبدالرسول. (۱۳۷۹). «اوقاف قراختایان کرمان (نمونه‌ای از اقدامات وقفی فرمانروایان زن در تاریخ ایران)». وقف میراث جاویدان. ش ۲۹. صص ۳۲-۲۵.

۶. روستا، جمشید. (۱۳۸۷). «تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری دولت قراختایی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان (ویژه تاریخ). شماره ۵۳. صص ۱۱۳-۹۳.
۷. _____ . (۱۳۹۱). «ایلچیان قراختایی در دربارخوارزمشاهیان؛ زمینه‌های تاسیس سلسله قراختاییان کرمان». تاریخ ایران. ش ۷۰/۵. صص ۱۰۲-۷۳.
۸. شیرازی، شعاع الملک. (بی تا). «مجد همگر». مجله ارمغان. سال ۱۴. شماره ۲. صص ۱۰۲-۹۷.
۹. کرمی، محمد حسین؛ خادمی، روح الله. (۱۳۹۱). «بررسی سبک شعر مجد همگر شیرازی از دیدگاه ادبی». فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. سال پنجم. ش ۳. صص ۲۷۰-۲۵۵.
۱۰. هاشمی نژاد، علیرضا. (۱۳۸۶). «ربعه قراختایی». گلستان هنر. ش ۸. صص ۹۸-۸۷.